به بهانه سندسازی و دروغ‌پردازی اخیر بی‌بی‌سی فارسی درباره امام(ره)

جعل و دغل این اولین بار نیست

■ عبدالله شهبازی ■

۱- «اسناد» اخیر بی‌بی‌سی فارسی چه اعتباری دارد؟

بی‌بی‌سی فارسی ۱۲ خرداد ۹۵/ اول ژوئن ۲۰۱۶، با تبلیغات فراوان مدعی شد به اسنادی دست یافته دال بر «تماس‌های سری آیت‌الله خمینی با دولت‌های جان اف. کندی و جیمی کارتر». جوسازی‌ای که بی‌بی‌سی فارسی کرد، دال بر انتشار اسناد «تماس‌های سری آیت‌الله خمینی با دولت‌های جان اف. کندی و جیمی کارتر» و تعارض فاحش این ادعا با برنامه‌ای که پخش شد، یکی از سبک‌ترین نمونه‌های پروپاگاندای سیاسی بود.

آنچه در برنامه «شصت دقیقه» بی‌بی‌سی فارسی پخش شد، در واقع برنامه‌ای بود برای تبلیغ «انقلاب سفید» محمدرضا شاه پهلوی و اصول آن و نیز تقلیل جایگاه امام خمینی در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ به یک روحانی معمولی و فاقد جایگاه مرجعیت. هر دو مورد را می‌توان به طور جدی بررسی کرد؛ هم می‌توان از «اصول انقلاب سفید» و پیامدهای به غایت مخرب آن برای جامعه ایران گفت و هم از جایگاه امام خمینی در دوران حیات آیت‌الله‌العظمی بروجردی و مرجعیت ایشان پس از رحلت آقای بروجردی. اما بحث ما این نیست. بحث درباره اسنادی است که بی‌بی‌سی فارسی مدعی است «تماس‌های سری» امام خمینی با مقامات دولت‌های کندی و کارتر را بیان می‌کند. این اسناد ادعایی در ۲ بخش است: بخشی مربوط به تماس ادعایی ۱۵ آبان ۱۳۴۲ امام با سفارت آمریکاست و بخشی مربوط به دوران انقلاب.

درباره دوران انقلاب و مکاتبات جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا با امام خمینی در پاریس، سال‌ها پیش دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه دولت موقت توضیح داده‌اند.* بنابراین مکاتبات کارتر با امام مساله تازه‌ای نیست که بی‌بی‌سی فارسی به‌عنوان «کشف جدید» درباره آن این همه جنجال کند. در همان شب ۱۲ خرداد ۹۵ نیز دکتر یزدی توضیحاتی درباره برنامه بی‌بی‌سی فارسی منتشر کرده و تأکید کرد: «این سخن نادرستی است. آقای خمینی پیام شخصی برای کارتر نفرستاد بلکه این کارتر بود که پیام فرستاد و ایشان به پیام او جواب داد» و آنچه در گزارش بی‌بی‌سی آمده «خلاصه ناقصی از پنجمین و آخرین پیام مبادله‌شده است».

در این خبر به نقل از آقای خمینی آمده است: «ما با آمریکایی‌ها هیچ دشمنی خاصی نداریم»، در حالی که در متن اصلی پیام آمده است: «ما با مردم آمریکا هیچ دشمنی خاصی نداریم».

بخش مورد تأکید من ادعای «تماس سری» امام خمینی با دولت کندی است یعنی سندی که مدعی است ۱۰ روز قبل از سفر ۱۷ نوامبر ۱۹۶۳/ ۲۵ آبان ۱۳۴۲ «لئونید برژنف» رهبر شوروی به ایران، یعنی ۱۵ آبان ۱۳۴۲، امام خمینی از طریق فردی به نام «حاج‌میرزاخلیل کمره‌ای» پیامی شفاهی برای سفارت آمریکا در تهران ارسال کرده با این مضمون: «خمینی توضیح داد که او با منافع آمریکا در ایران مخالفتی ندارد. برعکس، او اعتقاد داشت حضور آمریکا در ایران برای ایجاد توازن در برابر شوروی و احتمالاً نفوذ بریتانیا ضرورت دارد.» و «او همچنین اعتقادش را درباره همکاری نزدیک اسلام و سایر ادیان جهان بویژه مسیحیت توضیح داد».

آنچه بی‌بی‌سی فارسی به‌عنوان سند اظهارات میرزاخلیل کمره‌ای درج کرده، سند «از طبقه‌بندی خارج‌شده» سیا در سال ۲۰۰۵ نیست و فاقد شماره و مهر «طبقه‌بندی‌شده» و «از طبقه‌بندی خارج‌شده» اسناد رسمی است. استناد بی‌بی‌سی فارسی به نسخه دیگری از همان سند است در کتابخانه جیمی کارتر که دسامبر ۲۰۰۸ به صورت دیجیتال منتشر شده است. این «سند» نیز گزارش سیا درباره ملاقات با میرزاخلیل کمره‌ای نیست بلکه پاراگرافی است از بولتن تحلیلی ۸۱ صفحه‌ای سیا، مورخ مارس ۱۹۸۰ که در آن مشخصات اصل گزارش سفارت آمریکا در تهران دیده نمی‌شود. بولتن ۸۱ صفحه‌ای مارس ۱۹۸۰ سیا، مانند همین گزارش ۱۲ خرداد ۹۵ بی‌بی‌سی فارسی، تحلیلی است درباره تاریخچه تعارض علما با رژیم شاه و علل وقوع انقلاب ایران.

روشن است که بی‌بی‌سی فارسی باید اصل گزارش سیا را پیدا می‌کرد و با ارجاع به شماره و مشخصات، آن را انتشار می‌داد. و واضح است که دستخطی از امام خمینی خطاب به کندی وجود ندارد و آن ادعای بزرگ و جنجالی فقط مبتنی بر همین بولتن است و نه حتی بر اصل گزارش سیا درباره دیدار کمره‌ای با مقامات سفارت آمریکا. اما به فرض که اصل ادعا را بپذیریم یعنی قبول کنیم ۱۵ آبان ۴۲ میرزا خلیل کمره‌ای به سفارت آمریکا مراجعه کرده و مطالبی را از قول امام خمینی عنوان کرده، پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود: آیا رابطه میرزا خلیل کمره‌ای با امام خمینی در این حد از صمیمیت بود که وی واسطه پیام «سری» ایشان برای رئیس‌جمهوری آمریکا شود؟

همچنین به فرض پذیرش مراجعه آقای کمره‌ای به سفارت آمریکا، آیا واقعاً ایشان حامل پیام شفاهی امام خمینی بوده یا نظرات شخصی خود را بیان کرده است؟ آنچه این قرینه را تقویت می‌کند علاقه مرحوم کمره‌ای به نگارش نامه به شاه و نیز به رؤسای جمهوری آمریکاست که نمونه آن، نامه تابستان ۱۳۴۸ وی به ریچارد نیکسون است با عنوان «فتح بی‌غرور» و تبریک فتح کره ماه و تحقق وعده قرآن کریم.

۲- درخواست تحت‌الحمایگی میرزاتقی‌خان امیرکبیر از دولت بریتانیا

البته این نخستین بار نیست که بنگاه‌های سیاسی- تبلیغاتی غرب مدعی کشف و انتشار «سند» درباره رابطه چهره‌های برجسته ضداستعماری تاریخ ایران با دولت‌های بریتانیا یا ایالات متحده آمریکا می‌شوند و یا با جنجال و هیاهوی فراوان اسنادی دستکاری شده و غیرقابل اعتماد را به نام «اسناد معتبر» معرفی می‌کنند. یک نمونه مهم، انتشار سند وابستگی میرزاتقی‌خان امیرکبیر به دولت بریتانیا از سوی لابی متنفذ سیاسی- مالی بهایی غرب است. سال‌ها پیش آقای عباس امانت، عضو بلندپایه این لابی و دوست آقای بهروز آفاق، مدیر آسیا و اقیانوسیه بی‌بی‌سی مدعی کشف سند مشابهی دال بر درخواست تحت‌الحمایگی میرزاتقی‌خان امیرکبیر، دولتمرد و صدراعظم خوشنام عصر قاجار، از دولت بریتانیا شد. در واقع عباس امانت کوشید به دلیل سرکوب قاطع شورشیان بابی و اعدام علی‌محمد شیرازی (باب)، از امیرکبیر انتقام بگیرد. او در کتاب «قبله عالم» میرزاتقی‌خان امیرکبیر را برخلاف آنچه در فرهنگ سیاسی و تاریخ‌نگاری ایران رایج است، شخصیت زبونی جلوه‌گر ساخت که برای نجات جان خود درخواست پناهندگی از سفارت انگلیس کرده است. امانت، «سند»ی از آرشیو ملی بریتانیا نقل کرد که گویا نامه درخواست پناهندگی امیرکبیر از دولت بریتانیا است در زمانی که قتل قریب‌الوقوع خود را احساس می‌کند. در این نامه خطاب به سر «جاستین شیل» وزیرمختار بریتانیا چنین آمده است:

«آن جناب اغلب گفته‌اند که از جانب دولت انگلیس خاصه دستور دارند ضعفا و ستمدیدگان را معاضدت فرمایند. من امروزه در ایران احدی را نمی‌شناسم که از خود من ستمدیده‌تر و بی‌کس‌تر باشد. این مختصر را در دم آخر به شما می‌نویسم: من بدون هیچ تقصیری نه فقط از مقام و منصب خود معزول بلکه ساعت به ساعت در معرض مخاطرات تازه می‌باشم. افراد ذی‌نفع که دور شاه حلقه زده‌اند به این اکتفا ندارند که غضب همایونی تنها شامل حال من شود بلکه اولیای دربار را چنان بر ضد من برانگیخته‌اند که دیگر امیدی به جان خود و عائله و برادرم ندارم. علیهذا من و خویشان و برادرم خود را به دامن حمایت دولت بریتانیا می‌اندازیم. اطمینان دارم آن جناب به معاضدت اقدام می‌کنند و طبق قواعد انسانیت و شرافت و به طرزی شایسته تاج و تخت بریتانیای کبیر و شأن ملت انگلیس در حق من و خانواده و برادرم عمل خواهید فرمود. فقدان هرگونه تقصیر اینجانب از یادداشت رسمی وزیر خارجه [بریتانیا] به وزیر خارجه این دربار مشهود است. دیگر توان نوشتن ندارم...».

سند مورد استناد عباس امانت یادداشتی است به خط و زبان انگلیسی که ضمیمه گزارش مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۵۱ کلنل جاستین شیل به لندن است و به‌عنوان ترجمه نامه امیرکبیر به وزارت خارجه بریتانیا ارسال شده. به عبارت دیگر نامه‌ای به خط و امضای امیرکبیر در دست نیست. آیا می‌توان این ادعا را پذیرفت و هیچ کاوشی درباره اصالت این سند و صحت مطالب مندرج در آن نکرد؟ اصل نامه ادعایی امیرکبیر به شیل چه شده است؟ چرا چنین سند بااهمیتی را برخلاف رویه رایج دیپلمات‌های انگلیسی، شیل برای حفظ در بایگانی وزارت خارجه بریتانیا به لندن ارسال نکرده است؟ به علاوه، کسانی که با اسناد تاریخی کار کرده‌اند، می‌دانند هر چه مأموران بریتانیا به لندن فرستاده‌اند الزاماً «سند معتبر» شناخته نمی‌شود. هر کس با نثر منشیانه و محکم امیرکبیر آشنایی داشته باشد، با مطالعه سطور فوق به روشنی درمی‌یابد که نوشته فوق، نه در شکل نه در محتوا، از امیرکبیر نیست؛ هر قدر او را درمانده و شکسته فرض کنیم.

۳- اسناد کودتای ۲۸ مرداد و جنجال تاریخچه دکترویلبر

تاریخ‌نگاری معاصر در زمینه شناخت ۲ کودتایی که سرنوشت تاریخی ایران را در سده بیستم میلادی رقم زد با دشواری‌هایی مواجه است که از عدم دستیابی به اسناد سرویس‌های اطلاعاتی مرتبط با این دو حادثه ناشی می‌شود. به‌رغم گذشت بیش از ۸ دهه از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، سرویس اطلاعاتی بریتانیا که نقش اصلی را در این حادثه داشت، تاکنون هیچ سندی در این زمینه منتشر نکرده و همین رویه را در قبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در پیش گرفته است. خاطرات «کرمیت روزولت» و «کریستوفر وودهاوس» ۲ مقام مسؤول آمریکایی و انگلیسی در کودتای ۲۸ مرداد، به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲ منتشر شد. این دو کتاب در ایران بازتاب گسترده داشته و این تصور را به وجود آورد که گویا سرویس‌های اطلاعاتی ایالات متحده و بریتانیا با این دو کتاب اسرار عملیات پنهان خود را در کودتای ۲۸ مرداد آشکار کرده‌اند. این تصور خطاست. این دو کتاب صرفاً خاطرات شخصی ۲ مأمور اطلاعاتی بازنشسته به شمار می‌رود نه اسناد رسمی و به دلایل عدیده بخش مهمی از آن روایت تحریف‌شده و گمراه‌کننده از واقعیت است.

فشار پژوهشگران برای انتشار اسناد مهم‌ترین عملیات پنهان سیا در دوران جنگ سرد، از جمله کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، اندکی پس از انحلال اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) و پایان دوران جنگ سرد آغاز شد. در فضای آن زمان، ۲ رئیس سیا- «رابرت گیتس» در ۱۹۹۲ و «جیمز وولزی» در ۱۹۹۳- وعده دادند این اسناد را منتشر خواهند کرد. ۴ سال بعد [مه ۱۹۹۷] مقامات سیا اعلام کردند تقریباً تمام اسناد مهم سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد در اوایل دهه ۱۹۶۰ معدوم شده و چیزی برای انتشار وجود ندارد. اندکی بعد روشن شد ماجرای از میان رفتن اسناد کودتای ۲۸ مرداد در ایران بهانه‌ای بیش نبوده و هنوز در آرشیوهای این سازمان اسنادی موجود است که مقامات سیا مایل به انتشار آن نیستند. سال ۱۹۹۸ «جورج تنت»، رئیس سیا، مخالفت خود را با انتشار اسناد ایران اعلام کرد.

بدینسان، حدود یک دهه از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان دوران «جنگ سرد»، و وعده افشای اسناد عملیات پنهان آن دوران از سوی مقامات آمریکایی گذشت و درباره کودتای ایران سندی منتشر نشد. در چنین فضایی، ناگهان اعلام شد روزنامه‌نگاری سرشناس به نام «جیمز ریزن» به سند مهمی از سیا دست یافته که جمع‌بندی و تاریخچه عملیات کودتای ایران، نوشته دکتر «دونالد ویلبر» مقام سیا و از دست‌اندرکاران این کودتاست.

جیمز ریزن این بولتن را با تبلیغات فراوان در شماره‌های ۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ روزنامه نیویورک‌تایمز منتشر کرد، سپس این سند در وبسایت نیویورک‌تایمز قرار گرفت. همزمان، این جنجال به ایران نیز تسری یافت و مترجمان متعدد به ترجمه و انتشار «بولتن دکتر ویلبر» با عنوان «تاریخچه عملیات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲» پرداختند. تأمل در این سند، نحوه انتشار و مندرجات آن دغلکاری عجیبی را نشان می‌دهد با هدف به بیراهه بردن محققان، اختفای اسناد واقعی و استتار بخش‌های مهمی از عملیات پنهان سرویس‌های اطلاعاتی غرب در ایران:

۱- متنی که به‌عنوان «سند سیا» منتشر شد در واقع از سوی آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) منتشر نشد بلکه از سوی روزنامه‌نگاری معروف و در وبسایت روزنامه‌ای معروف به طور غیررسمی انتشار یافت. به عبارت دیگر، سیا با این اقدام هم تا حدودی توانست محققان را گمراه و تاحدودی راضی کند و هم در عمل سندی منتشر نکرد. «بولتن دکتر ویلبر» فاقد هرگونه علامت دولتی یا مهر رسمی ویژه اسناد، مانند «طبقه‌بندی‌شده» و «از طبقه‌بندی خارج‌شده» (Declassified) است، یعنی به طور رسمی سند سیا محسوب نمی‌شود و به نحوی عرضه شده که فاقد ارزش حقوقی و غیرقابل ارائه به محاکم بین‌المللی باشد.

۲- سند فوق متن اصلی بولتن دکتر دونالد ویلبر نیست. ویلبر این بولتن را در سال ۱۹۵۴، اندکی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نوشته ولی متنی که انتشار یافته و به ویلبر منسوب شده، و با همین عنوان ترجمه‌های متعدد از آن به فارسی انتشار یافته، جزوه‌ای است که «دین ل. داج»، کارمند بخش تاریخ اداره کل خاورنزدیک سیا، در مارس ۱۹۶۹ براساس بولتن اصلی دکتر ویلبر تهیه کرده و برای استفاده آموزشی در تیراژ محدود تکثیر شده است.

۳- جیمز ریزن، کارشناس نیویورک‌تایمز و ناشر «تاریخچه دکتر ویلبر»، ظاهراً برای حفظ امنیت ایرانیان شرکت‌کننده در کودتا، بخش‌هایی از سند را «سیاه» کرد و اندکی بعد سایت دیگری به نام «کریپتوم» مدعی شد اسامی سیاه‌شده را «کشف» کرده سپس متن «بدون سانسور» تاریخچه ویلبر را با افزودن اسامی در داخل [] منتشر کرد.

این رفتار نیز دغلکاری محض است. نیویورک‌تایمز با روش «دیجیتالی» به سیاه کردن اسامی دست زد یعنی روی متن اسکن‌شده، از طریق نرم‌افزار لایه‌های سیاه رنگی قرار داد که به‌سادگی قابل زدودن و خواندن اسامی بود. روش مرسوم در اسناد علنی شده بریتانیا و آمریکا سیاه کردن یا بریدن قسمت‌های سانسورشده در اصل سند است به نحوی که به هیچ عنوان بازخوانی آن ممکن نیست. بازخوانی نام‌های «سیاه‌شده» در بولتن منسوب به دکتر ویلبر، یا راز مهمی را آشکار نمی‌کند یا ما را به بیراهه می‌برد.

۴- یادداشت‌های روزانه «آیرون‌ساید»

یک نمونه دیگر از دغلکاری و جعل در انتشار اسناد تاریخی را در یادداشت‌های روزانه سرلشکر سر «ادموند آیرون‌ساید» می‌توان دید که در سال ۱۳۵۲ با عنوان «شاهراه فرماندهی» به انگلیسی منتشر شد و در سال‌های پسین مورد توجه مورخان و علاقه‌مندان به تاریخ سیاسی قرار گرفت. در نظر اول، گمان می‌رود انتشار یادداشت‌های روزانه ژنرال آیرون‌ساید، در مقطع زمانی کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، رازی از رازهای بزرگ تاریخ ایران را آشکار کرده است. ولی اینک آشکار شده که این کتاب با هدف گمراه کردن ایرانیان از شناخت حقایق تاریخی تدوین و منتشر شده است.

ژنرال آیرون‌ساید از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، کمتر از چهار ماه و نیم، فرمانده قشون بریتانیا در شمال ایران (نورپرفورس) بود و در همین سمت بود که به دستور وزیر وقت جنگ بریتانیا، سر «وینستون چرچیل» مقدمات کودتای ۳ اسفند ۲۱/۱۲۹۹ فوریه ۱۹۲۱ را فراهم آورد و اندکی پیش از وقوع کودتا از ایران خارج شد. مندرجات یادداشت‌های منتشرشده آیرون‌ساید با متنی خطی از آن که خوشبختانه در مراکز اسناد ایران (مجموعه امیراسدالله علم، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران) به دست آمده، تفاوت‌ها و جعلیات فاحش و از منظر قضاوت تاریخی بسیار مهم را نشان می‌دهد.

فقط به یک نمونه اشاره می‌کنم:

متن دستنویس دیدار ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ ژنرال «آیرون‌ساید» و «نورمن» وزیرمختار بریتانیا، با احمدشاه قاجار حدود یک سطر است: «شاه در نقطه‌ای در شش مایلی تهران با گله‌ای از زنانش زندگی می‌کرد». این جمله کوتاه در کتاب «شاهراه فرماندهی» به شرحی مفصل و به‌کلی ساختگی تبدیل شده که تصویری شبیه داستان‌های «هزار و یک شب» از شیوه زندگی احمدشاه به دست می‌دهد و جالب‌تر اینکه مطالبی نیز از قول احمدشاه در تایید قرارداد ۱۹۱۹ بدان افزوده شده است. متن منتشرشده این است: «به دروازه‌های آهنین قصر رسیدیم. اتومبیل‌ها را همانجا گذاشتیم. کسی متوجه ورود ما نشد. به محوطه وسیع قصر وارد شدیم... در محوطه قصر دو خواجه در لباس‌های اروپایی عصای عاج نقره‌نشان در دست به پیشبازمان آمدند. آنان تعظیم‌کنان در حالی که عقب‌عقب می‌رفتند، ما را به ساختمانی کوچک‌تر در گوشه اصلی قصر راهنمایی کردند. اینجا اندرون یعنی قسمت زنانه قصر بود. شاه تصمیم گرفته بود در آنجا ما را به حضور بپذیرد. یک سیاه غول‌پیکر در آستانه در ما را به تالاری هدایت کرد که با گشودن یک در به اتاق خصوصی شاه بار یافتیم. هنگام عبور از تالار گروهی زن و کودک را دیدیم که از یک درگاهی کوچک ما را تماشا می‌کردند. می‌خندیدند و با هم شوخی می‌کردند اما خواجه‌های حرمسرا آنها را ساکت کردند».

پس از این شرح، از قول احمدشاه مطالب زیر نقل شده که در متن دستنویس نیست و به کلی ساختگی است: «وزیرمختار [نورمن] به شاه گفت دولت بریتانیا از تأخیر در امضای قراردادی که او نیز آن را امضا کرده است خسته شده است و بی‌پرده به شاه اطلاع داد که اگر پیمان امضا نشود پرداخت پول به دولت ایران ادامه نخواهد یافت. شاه در پاسخگویی تعلل می‌کرد که علتش نه ضعف زبان فرانسه بلکه آشفتگی و ناراحتی او بود. او می‌گفت احساس می‌کند به عصای پوسیده‌ای تکیه کرده است و اگر یک شاه خودکامه بود مدت‌ها قبل معاهده را امضا کرده بود. او خواهان امضا و تصویب آن است چون می‌داند بهترین معاهده‌ای است که منافع کشورش را تأمین می‌کند اما مجلس شورای ملی از تصویب قرارداد سر باز می‌زند. می‌گفت به خود او هم برچسب خیانت زده‌اند که چرا از اول با عقد چنان پیمانی موافقت کرده است».

جاعل خاطرات آیرون‌ساید از یک سطر یادداشت ژنرال آیرون‌ساید درباره ملاقات ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ نورمن و آیرون‌ساید با شاه، ۳ صفحه مطلب ساخته و هر چه خواسته به احمدشاه نسبت داده و از زبان او در تایید عملکرد کودتاگرانی شاهد آورده است که چند روز بعد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱/ ۳ اسفند ۱۲۹۹ را رقم زدند.

***

* این توضیحات در کتاب «تاریخ سیاسی بیست‌وپنج ساله ایران» تألیف مرحوم سرهنگ غلامرضا نجاتی (۱۳۷۱) درج شده (چاپ ششم، ۱۳۷۹، ج ۲، صص ۳۰۱- ۲۸۵) و در جلد سوم خاطرات دکتر ابراهیم یزدی نیز انتشار یافته است.

اشاره

دموکراسی شاهانه

شاه در مصاحبه‌ای که روز هشتم آبان ۵۵ با روزنامه کیهان انجام داد، درباره دموکراسی و آزادی چنین گفته بود:

«دموکراسی – اگر وجود داشته باشد - غیر از این کاری که ما می‌کنیم چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ راستی معنای دموکراسی چیست؟ برای بعضی‌ها معنی دموکراسی این است که یکی راه بیفتد توی خیابان، در روز روشن – آن هم نه در یک ده کوره، در یک شهر بزرگ، در یک پایتخت – و جلوی مردم، بویژه زن‌ها را بگیرد و بگوید: کیف پولت را به من بده و بعد از گرفتن کیف پول چاقویش را در شکم طرف فروکند و جلوی چشم همه، راست راست به راه خود ادامه دهد؟ این دموکراسی است؟ آنوقت آن مملکت که در مهم‌ترین انتخاباتش حداکثر ۴۵ تا ۵۰ درصد از رای‌دهندگان شرکت می‌کنند و مردم هم همان‌طور که گفتم نفله می‌شوند و کارد توی شکم‌شان فرومی‌رود، می‌خواهند از ما درباره دموکراسی و حقوق‌بشر سوال کنند؟ واقعاً مسخره است. مگر دموکراسی فقط فحش دادن است؟ مگر دموکراسی فقط دزدیدن است؟ مگر دموکراسی فقط هوچی‌گری است؟ مگر دموکراسی فقط کشتن است؟ پس حقوق کسانی که بیگناه در خیابان، در خانه یا در اتاق هتل مفت کشته می‌شوند، چه می‌شود؟ آنها بشر نیستند؟ آنها حقوق ندارند؟ اگر دارند چه کسی حقوق آنها را حفظ می‌کند؟ ولی ما چه می‌کنیم؟ ما جلوی کسی را می‌گیریم که علاوه بر اینکه خائن و وطن‌فروش است، تروریست هم هست و ما مردم را از شر او حفظ می‌کنیم و نمی‌گذاریم مملکت را دودستی تقدیم دشمن کند. آیا این حفظ حقوق‌بشر نیست؟ آیا ما به این خاطر که نمی‌گذاریم افراد بیگناه کشته شوند، حقوق بشر را حفظ نکرده‌ایم؟»[1]

شاه با چنین استدلالی که جنایتکاران حرفه‌ای را با مخالفان سیاسی خود همسنگ می‌داند، هرگز نتوانست روشنفکران ایرانی و ناظران خارجی را قانع کند و دلیل قابل قبولی برای علت عدم وجود دموکراسی در ایران ارائه دهد. خود من [فریدون هویدا] هم بارها با شاه در زمینه دموکراسی صحبت کرده بودم، ولی هرگز ندیده بودم که او توانسته باشد به تفاوت بین دموکراسی حقیقی و آنچه خود از دموکراسی می‌پنداشت، پی ببرد. شاه عقاید خود راجع به دموکراسی موجود در ایران را ضمن کتابی با عنوان پرطمطراق «به سوی تمدن بزرگ» در سال ۱۳۵۶ تشریح کرده و نوشته بود: «در دموکراسی ما آزادی کامل با نظم و انضباط کامل اجتماعی توأم است. هر فرد ایرانی از پیشرفته‌ترین حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی برخوردار است. دموکراسی ایران دموکراسی آزادی‌ها و حقوق مشروع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، اما دموکراسی هرج و مرج نیست و به طریقه اولی، دموکراسی خرابکاری و احیاناً خیانت نیز نیست. مفهوم این نکته این است که در ایران امروز اخلال و کارشکنی در پیشرفت امور کشور قابل قبول و قابل گذشت نیست. بنابراین عده‌ای فریب‌خورده یا مغرض یا دیوانه از آن قماش افرادی که در بسیاری از کشورهای پیشرفته نیز وجود دارند - و متاسفانه یک نوع «بین‌الملل خرابکاری» را تشکیل می‌دهند- در این کشور پروانه کار ندارند. این افراد که یا فطرتاً نادان و بی‌منطق هستند، یا با شستشوی مغزی گمراه شده‌اند یا بیماری روانی دارند، به بهانه ایدئولوژی‌های احمقانه‌ای مانند مارکسیسم اسلامی- که درک جنبه مضحک چنین ترکیب غیرممکنی حتی برای یک کودک دبستانی نیز آسان است- بر ضد وطن خودشان (و طبعاً به نفع دیگران) دست به خرابکاری و احیاناً آدمکشی می‌زنند و اخلال در هر کوشش مثبت و سازنده‌ای را نیز وظیفه قهرمانی خود می‌شمارند. البته تلاش‌های این افراد، خواه احمقانه و خواه خائنانه، در مقابل نیرومندی و پویایی نظم پیشرو و سازنده کنونی کشور به قدری بی‌اثر است که هیچ نگرانی واقعی را ایجاب نمی‌کند. ولی وجود چنین افرادی که در ۲۵ سالگی رفتار بچه‌های ۳-۲ ساله را داشته باشند، برای جامعه‌ای که شاهد روئیدن چنین علف‌های هرزه‌ای است، خود به خود مایه تاسف است».[2]

با توجه به قسمت‌های نقل‌شده از کتاب «به سوی تمدن بزرگ» که شاه آن را بیان فلسفی نظرات خود برای مردم می‌دانست، به سهولت می‌توان پی برد که او تا چه حد از مخالفان خود بیزار بود و نسبت به آنها سوءظن داشت. شاه در کتاب خود صحبت از آزادی می‌کند، ولی مرزهای این آزادی را چنان محدود می‌کند که اصلاً قابل استفاده به نظر نمی‌رسد. مفهوم نوشته او نیز به طور مشخص نشان می‌دهد شاه همان طور که از درک حقایق بسیار فاصله داشت، مخالفان خود را خیلی دست‌کم می‌گرفت.

پی‌نوشت

۱ – کیهان، ۸ آبان ۱۳۵۵

۲ – برگرفته از کتاب «به سوی تمدن بزرگ»

منبع: فریدون هویدا، سقوط شاه